

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)  
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه  
سال پنجم، شماره ۱۸، تابستان ۱۳۹۴ هـ. ش / ۱۴۳۶ هـ. ق / ۲۰۱۵ م، صص ۹۹ - ۱۲۰

## بررسی رمان‌های عربی و فارسی معاصر از منظر نقد جامعه‌شناختی (مطالعه موردی: الشّحاذ اثر نجیب محفوظ و اشک سبلان نوشته ابراهیم دارابی)<sup>۱</sup>

پیمان صالحی<sup>۲</sup>

استادیار گروه زبان و ادبیات عرب، دانشگاه ایلام

پروین خلیلی<sup>۳</sup>

دانشجوی کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات عرب، دانشگاه ایلام

### چکیده

با توجه به اینکه رمان، تصویری عینی از چشم‌انداز و برداشت نویسنده از زندگی است که اوضاع فکری- فرهنگی هر عصری را به تصویر می‌کشد؛ پژوهش مذکور تلاش کرده است با رویکردی توصیفی- تحلیلی و بر اساس مکتب تطبیقی آمریکایی، رمان‌های الشّحاذ (گدا) اثر نجیب محفوظ و اشک سبلان نوشته ابراهیم دارابی را از منظر جامعه‌شناسی مورد بررسی قرار دهد تا تصویری از سیمای مصر پس از انقلاب ۱۹۵۲ و ایران سال‌های ۱۳۲۴ تا ۱۳۵۷ را از لابه‌لای سطور این آثار به نمایش بگذارد. نتایج نشان از آن دارد که محفوظ در رمان خود با استفاده از شیوه جریان سیال ذهن و زبانی نمادین، به نقد اوضاع سیاسی و اجتماعی جامعه مصر پرداخته و بحران روحی قهرمان داستان، مصیبت‌های روشنفکران و تعارض‌های درونی آنان را به تصویر کشیده است؛ ابراهیم دارابی نیز به مانند محفوظ، اما با سبکی رئالیستی، اوضاع ایران را در برهه تاریخی مذکور، بازگو کرده است. قهرمان رمانش، فردی تحصیل کرده و مبارزی نستوه علیه رژیم پهلوی است. درون‌مایه اشک سبلان استبدادستیزی و درون‌مایه الشّحاذ، ستیؤ با فرهنگ غربی است. شخصیت زنان در رمان‌های مذکور، تابع شخصیت مردان است. زن در رمان الشّحاذ، وسیله‌ای برای رسیدن به آرامش‌های زودگذر است؛ اما در رمان اشک سبلان با زبانی نمونه برخورد می‌کنیم که علاوه بر خانه‌داری، دوشادوش مردان، در عرصه مبارزه نیز حضوری فعال دارند. کودکان و نوجوانان نیز نوید دهنده آینده‌ای زیبا هستند و نویسندگان مذکور به وسیله این دو قشر، پیروزی و آزادی را بشارت می‌دهد.

**واژگان کلیدی:** نجیب محفوظ، ابراهیم دارابی، الشّحاذ، اشک سبلان، رمان، جامعه‌شناسی انتقادی.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۳/۲۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۶/۲۵

۲. رایانامه نویسنده مسئول: salehi.payman@yahoo.com

۳. رایانامه: parvinkhalili93@gmail.com

## ۱. پیشگفتار

نقد جامعه‌شناختی آثار ادبی، دانشی نوپا و میان رشته‌ای است که به بررسی طبقات مختلف جامعه و طرز رفتارها و کنش‌های متفاوت و متشابه ساختارهای اجتماعی در دوره معینی از تاریخ می‌پردازد. (ایرانیان، ۱۳۵۸: ۱۷) جامعه‌شناسان نظریه‌های متعددی درباره جامعه‌شناسی رمان به دست داده‌اند. از جمله:

**الف. اجتماعیات در آثار ادبی:** این دیدگاه به نقد و تحلیل مسائل اجتماعی در آثار ادبی می‌پردازد؛ در این شیوه، آداب و رسوم حاکم بر جامعه و جریان‌های فرهنگی که در آثار ادبی منعکس شده‌اند، مورد بررسی قرار می‌گیرند تا تأثیر رویدادهای اجتماعی بر تولیدات ادبی، شناسایی شود. ر.ک: (ایرانیان، ۱۳۵۸: ۴۶-۴۱).

**ب. دیالکتیک آثار ادبی و جامعه‌شناسی:** در این روش پیام‌ها و محتوای ایدئولوژیک متن ادبی که متأثر از مفاهیم جامعه‌شناسی و رویدادهای اجتماعی است، بررسی شده، تأثیر متقابل جامعه و ادبیات که در حکم گفت‌وگویی دو طرفه است، شرح داده می‌شود (ر.ک: گلدمن، ۱۳۷۶: ۲۷-۲۳).

**ج. تولید فرهنگی:** در این دیدگاه، رابطه‌ی شرایط اجتماعی با میزان تولیدات فرهنگی سنجیده می‌شود؛ به عبارت بهتر، تأثیر عواملی چون رکود اقتصادی، جنگ و دیگر رویدادهایی که در جوامع انسانی رخ می‌دهد بر کم و زیاد شدن تولیدات ادبی بررسی می‌گردد (ر.ک: زیما، ۱۳۷۷: ۲۱-۲۷).

**د. جامعه‌شناسی انتقادی:** در این رویکرد، منتقد از طریق تحلیل متون ادبی در صدد یافتن نشانه‌ها و فرانمودهای آگاهی جمعی در هر مکان و زمان و شناخت تحولات آن در ارتباط با دگرگونی‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است (ر.ک: لوونتال، ۱۳۸۶: ۷۸-۷۴).

با توجه به اینکه از یک طرف، «رمان، معروف‌ترین و مهم‌ترین شکل ادبی روزگار و تصویری عینی از چشم‌انداز و برداشت نویسنده از زندگی است که اوضاع فکری- فرهنگی هر عصری را به تصویر می‌کشد؛ به همین دلیل، این گونه ادبی، اسناد خوبی برای نقد جامعه‌شناختی ادبیات است» (ادهمی، ۱۳۹۰: ۴۳). بسیاری از نویسندگان و رمان‌نویسان به عنوان عضوی از جامعه، آنچه از تجربه‌ها و تحصیلات خویش اندوخته‌اند، به رشته‌ی تحریر در می‌آورند و مسائل زمان خویش را به نوعی منعکس می‌کنند تا خواننده را بهتر با اقتصاد، فرهنگ، طبقات مختلف اجتماعی و... آشنا سازند. از طرف دیگر، رمان‌های الشّاحذ اثر نجیب محفوظ نویسنده برجسته مصری و /شک سبلان، اثر ابراهیم دارابی نویسنده ایرانی، حوادث اجتماعی را بازتاب می‌دهند و شخصیت‌های آنها به شکلی اجتناب‌ناپذیر با این حوادث

در ارتباط هستند؛ لذا این پژوهش، رویکرد چهارم؛ یعنی «جامعه‌شناسی انتقادی» را برای تحلیل این دو رمان به کار گرفته است تا به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

- ۱- وجوه اشتراک و افتراق رمان‌های مذکور آن هم در آستانه وقوع انقلاب در هر دو کشور کدام است؟
- ۲- شرایط روحی و روانی شخصیت‌های رمان‌ها چه تأثیری در قضاوت آنان نسبت به جامعه ایجاد کرده است؟

در همین راستا، پس از ارائه پیشینه تحقیق و معرفی دو رمان *الشَّحاذ* و *اشک سبلان*، مسائل مختلف تاریخی-سیاسی، اجتماعی-فلسفی، خودباختگی فرهنگی، عدالت‌طلبی، بازتاب شخصیت زنان، کودکان و جوانان، فلسفه علم و هنر و... در رمان‌های مذکور، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است.

### ۱-۱. پیشینه تحقیق

در مورد آثار نجیب محفوظ، پژوهش‌های زیادی صورت گرفته است که پرداختن و اشاره به همه آنها در تنگنای این مقاله نیست. با این حال به برخی از آنها اشاره می‌شود: «بحران فکری و روحی قهرمانان در رمان الثلاثية نجیب محفوظ» ۱۳۸۷ و «قراءة فی المدرسة الأدبية لرواية الثلاثية لنجیب محفوظ» ۱۳۸۸، از فرامرز میرزایی و مظفر اکبری، «دراسة عناصر الفكاهة فی رواية میرامار لنجیب محفوظ» ۱۳۹۲، از مصطفی کمال‌جو و زینب عباسی کاید، «نقدی بر رمان اللص والکلاب، نوشته نجیب محفوظ از منظر فن توصیف» ۱۳۹۱، اثر فاطمه جمشیدی و وصال میمندی. از جمله کارهایی که در زمینه رمان *الشَّحاذ* صورت گرفته است، می‌توان به مقاله «الرمزية فی ادب نجیب محفوظ» از جواد اصغری و مقاله «جریان سیال ذهن در رمان *الشَّحاذ*» نوشته حسن گودرزی اشاره کرد؛ اما در زمینه رمان دارابی، تنها یک پژوهش با عنوان «نقد جامعه‌شناختی رمان تاریخی *اشک سبلان*» توسط فیروز راد و علی نظری، صورت گرفته است. دو تفاوت اساسی میان این پژوهش با کار صورت گرفته توسط آقایان راد و نظری وجود دارد: اولاً همانطور که در مقدمه توضیح داده شد، چهار روش جامعه‌شناسی ادبیات وجود دارد، که پژوهشگران مذکور از روش دوم؛ یعنی روش «دیالکتیک آثار ادبی و جامعه‌شناسی» بهره برده‌اند؛ یعنی این اثر ادبی بر اساس روش ساختارگرایی تکوینی لوسین گلدمن<sup>۱</sup> در دو سطح دریافت و تشریح بررسی شده است؛ به عبارت بهتر، در این روش، ابتدا ساختار زیبایی‌شناختی اثر، دریافت و الگوهای ساختاری بر اساس این دریافت توسط محققان ساخته و پرداخته شده است و در مرحله بعد، طبق این

الگوها هم‌ارزی مسائل اجتماعی - اقتصادی زمان خلق اثر با ساختار رمان تشریح و تأثیر و تأثرات آنها بر روی هم بررسی می‌شود؛ اما ما از روش چهارم جامعه‌شناسی یعنی نوع انتقادی آن، بهره برده‌ایم و دلایل استفاده از این روش را در مقدمه، مفصل بیان نموده‌ایم. ثانیاً این پژوهش برای اولین بار است که به صورت تطبیقی، دو رمان مذکور را از این منظر، مورد بررسی قرار می‌دهد.

### ۱-۲. خلاصه رمان الشحاذ

رمان الشحاذ از زاویه دید دانای کل یا سوم شخص، روایت شده و قهرمان اصلی آن مردی جسور به نام عمر حمزای است. این شخصیت در آغاز رمان به عنوان شخصیتی انقلابی و اهل شعر و ادب برای مخاطب به تصویر کشیده شده است که رؤیای مدینه فاضله را در سر دارد. دو دوست حمزای، مصطفی منیاوی و عثمان خلیل در مسیر انقلاب با وی مشارکت دارند. در نیمه راه مبارزه و بعد از طرح و اجرای نقشه قتل یکی از شخصیت‌های مخالف انقلاب، عثمان خلیل دستگیر و دو نفر دیگر موفق به فرار می‌شوند؛ پس از این ماجرا، دفتر مبارزه در هم پیچیده می‌شود. عثمان خلیل در زندان به خاطر ثبات عقیده، شکنجه را تحمل می‌کند. او حتی از افشای نام دو دوست خود امتناع می‌ورزد. عمر حمزای به حرفه وکالت، روی می‌آورد؛ در حالی که مصطفی منیاوی، هنر را برای سرگرمی اختیار می‌کند؛ بدون اینکه به آن ایمان داشته باشد. عمر حمزای نیز کم‌کم از وضعیت فعلی‌اش دلزده می‌شود و آرمان‌ها و ذات خود را گم می‌کند و با شکایت از احساسی تلخ که بر او غلبه کرده، حماسه و تعصب انقلابی‌اش دگرگون می‌شود. این بحران روحی، او را از همسرش زینب، دو دخترش بشینه و جمیله، پسرش سمیر و حتی دو دوست صمیمی‌اش مصطفی منیاوی و عثمان خلیل دور می‌کند و به انحراف اخلاقی و افراط در مسائل جنسی می‌کشاند. پس از چندی عثمان از زندان آزاد شده با بشینه ازدواج می‌کند و داستان، با دستگیری عثمان خلیل و شلیک گلوله به حمزای به پایان می‌رسد.

### ۱-۳. خلاصه رمان اشک سبلان

داستان اشک سبلان نیز از زاویه دید دانای کل، روایت و بخش اصلی رمان به سرگذشت مبارزات مردم ایران مخصوصاً آذربایجان و جنبش‌های اجتماعی دوران پهلوی دوم، اختصاص دارد. الیاس قهرمان اصلی داستان، از اهالی آذربایجان است که بعد از کشته شدن پدر و مادرش توسط خان محمد از هواداران شاه، با خواهرش شانای آواره می‌شوند. آياز، برادرزاده خان محمد (دشمن الیاس) به آنان ملحق شده، به کمک سورچی پیر مسافرخانه، آنها را نجات می‌دهد و نزد عمویش در روستای دره‌وار می‌برد. بعد از چندی الیاس بهبود یافته، با ادریس از هواداران گروه مقاومت، ارتباط برقرار می‌کند؛ اما

ادریس با ایشی بیک شاهسون و پسرش که قصد تجاوز به همسرش را دارند، درگیر شده و هر سه به دست هم کشته می‌شوند. الیاس و شانای و آیاز بعد از این حادثه، برای ادامه مبارزه، قصد رفتن به آستارا را دارند که در میانه راه آیاز به ناچار از آنان جدا می‌گردد، الیاس در آستارا دستگیر می‌شود و شانای توسط پیرزنی به نام غنچه مستخدم مسافرخانه و عروسش کلارا زندگی را از سر می‌گیرد. آیاز متوجه دستگیری الیاس می‌شود و سعی در نجات وی دارد؛ اما شکست می‌خورد و خود در کوهستانی مجروح می‌شود و توسط زنی به نام رباب و فرزندانش تامارا و مانقلا نجات می‌یابد. کلارا پسری به نام یاشار به دنیا می‌آورد، از طرفی شانای با پیرمرد صیادی به نام سعید و همسرش گلزار و فرزندانش نسترن (دختر خوانده) و افشین آشنا می‌شود و به کار سیاسی و مبارزاتی و آموزش بچه‌ها می‌پردازد. الیاس از زندان آزاد می‌شود و به همراه آیاز، شانای، سعید و دیگران مبارزه را ادامه می‌دهد. آیاز و شانای با هم ازدواج می‌کنند و صاحب پسری به نام بابک می‌شوند. بعدها به دنبال ادامه مبارزات، بابک، افشین و یاشار (کودکان و جوانان) به جنبش چریکی گرایش پیدا می‌کنند. افشین و نسترن در آن راه جان می‌بازند، سعید نیز شهید شده و گلزار در فراق سعید و فرزندانش جان می‌سپارد. از طرف دیگر تامارا مقابل دیدگان آیاز با شلیک دشمن از پای درمی‌آید، کلارا تیر خورده در آغوش الیاس جان می‌سپارد و خودش نیز در آغوش یاشار جان می‌دهد و اینچنین خورشید آزادی، غلتان غلتان به سرزمین مان فرود آمده تا اینکه در سال ۵۷، انقلاب پیروز می‌شود.

## ۲- پردازش موضوع

### ۲-۱. بررسی درون‌مایه‌های دو رمان و سبک نویسندگی آنها

هدف اصلی رمان‌نویس، آن است که ساختار محتوایی اثر را با موقعیت اجتماعی خود پیوند بزند و جامعه‌شناسی ادبیات نیز با تحلیل اینگونه آثار سر و کار دارد؛ یعنی توصیف مناسبات جامعه و بیان روابط علی و معلولی آن. رمان نیز در بستر رویدادهای اجتماعی خلق می‌شود. یکی از انگیزه‌های اصلی نجیب در رمان‌هایش، بیان شرایط و اوضاع اجتماعی مصر است و در مرحله سمبولیک با زبان رمز، مخالفان را سرکوب و از آنان انتقاد می‌کند. «محفوظ در اجتماع تیره و تار استبدادی مصر رشد کرد و متأثر از محدودیت و فشار بر روشنفکران بود او در رمان *الشحاذ*، با استفاده از جریان سیال ذهن، ترتیب زمان را در آن نادیده گرفته است» (بدیر، ۱۹۸۸: ۷۵) و به وسیله قهرمان داستانش حمزاوی محیط و اجتماع روشنفکران را به تصویر می‌کشد.

نجیب در پایان داستان، مخاطبان را به راه حقیقت و آزادی دعوت می‌کند و صدای بیداری و آزادی را به گوش مردم می‌رساند. آنجا که وقتی حمزای در عالم توهم، از ناحیه کتف، توسط شلیک گلوله پلیس آسیب می‌بیند و تا حدودی از غفلت بیدار شده به واقعیت نزدیک می‌شود، او در عین تحمل درد، تلاش می‌کند، شعری که قبلاً از شاعری شنیده را به یاد آورد که ناگهان در باطنش صدایی می‌شنود که می‌گوید: «إِنْ تَكُنْ تُرِيدُنِي حَقًّا فَلِمَ هَجَرْتَنِي!؟» (محفوظ، ۱۹۸۸: ۳۷۴). (ترجمه: اگر واقعا مرا می‌خواستی، چرا ترکم کردی!؟) این کلام در حقیقت، کلام آزادی و بشارت دهنده پیروزی انقلاب و عدالت است و خواننده را به این واقعیت می‌رساند که راه فرهنگ و انقلاب همیشه ادامه دارد. محفوظ در پایان، نویدبخش آینده‌ای زیبا برای روشنفکران جامعه و ملت مسلمان است.

هدف اصلی دارابی نیز مانند محفوظ، نشان دادن اوضاع ایران و حوادث اجتماعی و سیاسی موفق و ناموفق آن در دوران پهلوی دوم است. او با ساختاری محوری و سبکی رئالیستی کانون رمان را تشکیل داده است. نویسنده رمان *اشک سبلان*، هم به حوادث و هم به شخصیت‌ها پر و بال داده است و آنان را در تصور خود آنگونه که خواسته خلق کرده است. مثلاً شخصیت‌های «خان»ها، «بیک»ها و در مقابل اینها «بابک»ها، «شانای»ها و... را با خمیر مایه خیال خود ساخته و پرداخته و حضور این شخصیت‌ها برای خواننده یک «کشف» است. دارابی یک کشف است، دست خواننده را می‌گیرد و به ژرفای حوادث و وقایع سیاسی- اجتماعی عصر خود دعوت و او را آگاه می‌کند که این اتفاقات، رخ داده و او بی‌اطلاع است؛ حتی خواننده را به پشت صحنه‌های سیاسی و اجتماعی دعوت می‌کند، او را آموزش می‌دهد، آشفته و بی‌قرار می‌کند، به کشف حقیقت و او می‌دارد و...

برعکس رمان *الشحاذ*، *اشک سبلان*، یک رمان سیاسی- تاریخی عریان است که هیچ رمزگویی در آن وجود ندارد، حتی افراد آن محل که شاهد اتفاقات آن سال‌ها بوده‌اند، با اندکی تأمل در برخی موارد تخیل نویسنده و نام‌های مستعار عناصر داستان، می‌توانند حوادث را کم و بیش به صورت مستقیم و نه رمزی به یاد آورند و این برخلاف رمان *الشحاذ* است که یک داستان سیاسی- رمزی و سمبولیک است و در هاله‌ای از نمادگرایی غلیظ فرو رفته است و این نیز چیزی جز ضرورت زمانی نبوده است؛ به عبارت دیگر، رمان *اشک سبلان* رئالیستی و واقع‌گرایانه و با آمیزه‌ای از عنصر خیال تکوین یافته است؛ اما محفوظ، رمان *الشحاذ* را بر اساس رمزگرایی ذهنی تکامل داده است. *اشک سبلان*، درون‌مایه‌ای استثمارستیزانه دارد که منشأ آن، مبارزه با استعمار خارجی است و جان‌مایه رمان *الشحاذ*

فرهنگ‌ستیزی غربی و داخلی بین روشنفکران است که منشأ آن مبارزه با غرب و عدم پذیرش فرهنگ غربی است.

## ۲-۱-۱. تأملی بر واژه «الشحاذ»

نجیب محفوظ در این اثر خویش، ادوات سمبولیک و جزئیات شکل و غالب را وسیله‌ی ادای مفهوم قرار داده و عنوان رمان *الشحاذ*، داستان گدایی و طلب حقیقت است، بعد از آنکه نفس به پوچی رسیده، عمر حمزوی به عنوان شاعری رؤیایی در داستان به روی صحنه می‌آید و در پایان به یک بورژوازی بی‌حرکت و راکد تغییر ماهیت می‌دهد؛ یعنی گدایی و طلب حقیقت و جستجوی ذات خویش که روشنفکران تحت تأثیر فرهنگ غرب، گرفتار آن بودند و نوعی پوچی و ناامیدی را در خود احساس کردند. حتی سخن از ناامیدی بارها در کلام حمزوی تکرار می‌شود: «إِنِّي أَشَمُّ فِي الْجَوْ شَيْئاً حَظِيراً وَبُرْعَبِي إِحْسَاسٌ دَاخِلِيٌّ بَأَنَّ بِنَاءً قَائِماً سَيَتَهَدَّمُ...» (محفوظ، ۱۹۸۸: ۳۲۴). (ترجمه: از هوا بوی عجیبی به مشام می‌رسد و احساسی درونی به من هشدار می‌دهد که بنایی بلند فرو خواهد ریخت.) «مَا أَفْطَعُ الْجَوْ، لَمْ أَعِدْ أَحِبُّ شَيْئاً حُبّاً خَالِصاً» (همان، ۳۲۴). (ترجمه: چه هوای بدی، دیگر هیچ چیز را از ته دل دوست ندارم.) «همه یأس و ناامیدی روشنفکران جامعه مصری پس از انقلاب ۱۹۵۲م آشکار شد... این آشفتنگی و تغییر در نظام باعث گردید که حتی محفوظ نیز از شرکت در کارهای سیاسی امتناع ورزد و جز به شیوه غیر مستقیم در رمان‌هایش، فعالیتی نداشته باشد» (محمد سعید، ۱۳۷۸: ۲۷).

## ۲-۱-۲. واژه «اشک» در رمان *اشک سبلان*

از سال ۱۳۲۴ هـ.ش در کنار جنب و جوش دموکرات‌ها، آذربایجان و منطقه سبلان در جوشش سالگرد پیروزی دموکرات است؛ در حالی که شهر پر از جنازه‌های به خون غلتیده بود. آنجاست که نویسنده از سبلان و اشک ریختن آن می‌گوید: «سبلان سالیان سال است که به پیکار فرزندان چشم دوخته است و سعادت فرزندان را آرزو می‌کند. برای همین است که با پیروزی آنان شاد می‌شود و با شکست آنان اشک می‌ریزد. امروز باز اشک می‌ریزد، چون هزاران هزار از فرزندان را به خاک و خون کشیده‌اند.» (دارابی، ۱۳۸۶: ۱۴). سبلان در واقع، یادآور رنج‌های ملتی ستمدیده و له شده زیر چکمه‌های استبداد و خودکامگی گروهی اراذل و اوباش و نیز توصیفگر حکومت مستبد در ایران است که این سرزمین کهن را از خون مردمان بی‌گناه گلگون می‌کنند؛ اما فرزندان ملت هم‌چنان مقاوم و ظلم‌ستیزند و امیدها در نیروی اراده آنان تجسم می‌یابد.

## ۲-۲. تحلیل تطبیقی دو رمان مذکور از منظر جامعه‌شناسی انتقادی در سطح تاریخی - سیاسی

### ۲-۱-۲. وقوع انقلاب‌ها

پس از پایان جنگ جهانی دوم و در سال ۱۹۵۲م انقلابی در مصر به وقوع پیوست که به برکت آن ارکان استبداد در این کشور از هم فرو پاشید، نظام پادشاهی سقوط کرد و نیروهای استعمارگر بریتانیا از این کشور بیرون رانده شدند؛ اما «همچنان پس از وقوع این انقلاب در نظام حکومتی مصر آشفتگی و نابسامانی بسیاری به چشم می‌خورد؛ ادبیات و هنر نیز از این نابسامانی‌ها به دور نماند، شاعران و نویسندگان، آزادی خویش را بیش از گذشته از دست دادند؛ چراکه انقلاب با نقد و انتقاد به شدت مخالف بود؛ بنابراین ادبیات مصر پس از انقلاب، وضعیتی به خود گرفت که موجب شد، شخصیتی چون نجیب محفوظ نیز نتواند در آثارش آشکارا از حقایق سخن بگوید و مجبور گردید رمزگرایی و شیوه بیان غیرمستقیم را برای انعکاس عقاید خویش و وضعیت کشورش برگزیند؛ وی به این امر در برخی از آثارش به‌ویژه رمان *الشحاذ* اشاره کرده است.» (محمدسعید، ۱۳۷۸: ۲۶-۲۱).

محفوظ از لحاظ سیاسی، طرفدار حزب مردمی الوفد و سوسیالیستی بود (همان: ۲۷). جامعه مصر در زمان نویسنده دچار خفقان و زورگویی حاکمان بود؛ لذا وی با شیوه سمبلیک، انقلاب را سرکوب و از حزب اکثریت دفاع کرد؛ زیرا «با اینکه وقوع انقلاب، بسیاری از آرزوهای ملی، میهنی و اجتماعی محفوظ را تحقق بخشید؛ اما وی همچنان راه‌حلی برای آزادی عقیده در کشورش نیافت و حتی کار وی دشوارتر گشت؛ زیرا نیروهای انقلابی با اعمال زور، آثار فکری، فرهنگی و مطبوعاتی را به شدیدترین وجه کنترل می‌کردند.» (عیساوی، ۱۹۹۷: ۲۸).

رمان *اشک سبلان*، شرح ماجرای سی و سه سال از زندگی شخصیت‌های آن از سال ۱۳۲۴ه.ش. تا سال ۱۳۵۷ه.ش است. ماجراهای اصلی این رمان با استقرار پادگان نظامی شهنشاهی در آذربایجان از آذر سال ۱۳۲۴ آغاز و با برجیده شدن آن در بهمن سال ۱۳۵۷ پایان می‌یابد؛ لذا این رمان در وجهی هنری، برگرفته از واقعیت‌های اجتماعی آن دوران است که در آن، جامعه ایران حوادثی از قبیل نهضت ملی شدن صنعت نفت، قیام سی تیر سال ۱۳۳۱، کودتای ۲۸ مرداد، اعتصاب‌ها و تظاهرات خیابانی، پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷ و... را به خود دید.



## ۲-۲-۲. طرفداری از ایدئولوژی‌های طبقه متوسط

نویسندگان در هر دو رمان، حامی ایدئولوژی طبقه متوسط هستند و هدفشان بیرون راندن استعمار، از بین بردن استبداد، ایجاد امنیت اجتماعی، فرهنگی و... است. با این تفاوت که در رمان الشَّحاذ به دنبال تغییر انقلاب، بین هویت انقلاب و فرهنگ جامعه شکاف ایجاد می‌شود که تأثیری منفی بر روی روشنفکران دارد. مانند شخصیت‌های حمزای و میناوی که از درون تغییر کرده، موضعی منفی نسبت به انقلاب در پیش می‌گیرند. در ادامه حمزای به انحطاط اخلاقی کشیده می‌شود و میناوی سرگرم زندگی پوچ و بی‌هدف خود می‌شود.

برخلاف الشَّحاذ، در اشک سبلان، طبقه متوسط نقش محوری را بر عهده دارند و همه حوادث در اطراف شخصیت‌هایی رخ می‌دهد که منتسب به طبقه متوسط هستند و میان آنان و طبقه حاکم برای رسیدن به رفاه اقتصادی و امنیت اجتماعی، مبارزه‌ای در جریان است و هر چه به انتهای رمان نزدیک می‌شویم، شاهد اتحاد بیشتر گروه‌های اجتماعی هستیم تا به سقوط نظام شاهنشاهی و پیروزی انقلاب در سال ۵۷ منجر می‌گردد. این روحیه همکاری و اتحاد، در رمان قابل مشاهده است:

«زندگی، جز خیرخواهی و کمک به انسان‌ها، مفهوم دیگری ندارد. کسانی در این جهان بی‌همتا می‌توانند همچون بلبان بهاری شاد و سرمست، زیباترین نغمه‌های زندگی را سردهند و در آسایش ابدی فرو غلتند که قلب و وجودشان از عشق به انسان‌ها سرشته شده باشد.» (دارابی، ۱۳۸۶: ۱۳۹).

## ۲-۲-۳. خودباختگی فکری و فرهنگی در رمان الشَّحاذ

محفوظ، رمان الشَّحاذ را در مرحله‌ای از زندگی نوشت که بعضی از مردم به انقلاب و شرایط آن متعهد و بعضی دیگر نسبت به آن سکوت اختیار کردند. این طبقه جدید که محفوظ از آن سخن می‌گوید، در گذشته از سوسیالیست مردمی و عدالت و برابری حمایت می‌کرد و وقتی شرایط تغییر کرد، به اصول و قوانین آن خیانت کردند و به انحراف کشیده شدند. شخصیت عمر حمزای در رمان الشَّحاذ، تصویرگر همین طبقه راه گم کرده در جامعه است که ارتباط با حکام سلطه‌طلب را در پیش گرفته است، آنجا که در ابتدای رمان، از رنج بیماری به پزشک مراجعه کرده و پزشک بیماری او را «بیماری بورژوازی» تشخیص می‌دهد و آن را نوعی آسفتگی و پدیده‌ای طبیعی می‌داند (محمدسعید، ۱۳۷۸: ۲۷۷): «إِنَّهُ مَرَضٌ بُرْجَوَازِيٌّ إِنْ جَازَ لِي أَنْ أَسْتَعِيرَ إِصْطِلَاحاً حَدِيثاً مِمَّا يُسْتَعْمَلُ فِي جِرَائِدِنَا، لَيْسَ بِكَ مِنْ مَرَضٍ...» (محفوظ، ۱۹۸۸: ۳۲۰).

این نگرانی و آشفتگی در وجود شخصیت داستان، در حقیقت، حکایت حال طبقه‌ای از روشنفکران جامعه است که نیروی آزادی و انقلاب در وجودشان سست گشته و حماسه و غیرت خود را از دست داده، راهی ضد آن در پیش گرفته‌اند و تباهی و پوچی عمرشان را احساس می‌کنند. نجیب، نظیر همین شخصیت‌ها را در دیگر داستان‌هایش به کار برده است مانند شخصیت محبوب عبدالدایم در *رمان القاهرة الجديدة* و رؤوف علوان در *رمان اللص والكلاب*. به نظر می‌رسد حمزوی در *رمان گدا همان علوان در رمان اللص والكلاب* است که بیست سال از گمراهی او گذشته و انقلاب را فراموش کرده است که حمزوی روحش را در آلودگی، به جنینی نارس و سقط شده تشبیه می‌کند (محمدسعید، ۱۳۷۸: ۲۷۴): «حَبَسْتُ الرُّوحَ فِي بُرْطَمَانٍ قَدَّرَ كَأَنَّهَا جَنِينٌ مُجْحِضٌ، وَاخْتَنَقَ القَلْبُ بِالْبِلَادَةِ وَالرَّوَابِسِ الدَّيْمَةِ» (همان: ۲۴۶). (ترجمه: روح در شیشه‌ای کثیف حبس شده، گویی جنینی نارس است و قلب در بلاهت و رسوبات چربی غرق گشته است.) این طبقه از جامعه را ترسیم می‌کند که با سرکشی و طغیان روحشان، تا پرتگاه نابودی سقوط کرده است. یعنی همان غیرت انقلابی درونشان که با آن جنگیده و آن را نابود ساخته‌اند و این در سخنان حمزوی پیداست که حکایت از نوعی پوچی و ناامیدی دارد آنجا که می‌گوید: «صَجْرٌ يَضْجُرُ أَضْجُرُ فَهُوَ صَجْرٌ وَهِيَ صَجْرَةٌ وَالْجَمِيعُ صَجِرُونَ وَصَجِرَاتٌ...» (ترجمه: بی‌قرار است، بی‌قرارم، بی‌قرار است، آن بی‌قرار است، همه بی‌قرارند.) و در جای دیگر به دوستش مصطفی میناوی می‌گوید: «أَنَا لَا يَهْمُنِي شَيْءٌ، لَا يَهْمُنِي شَيْءٌ صَدِيقِي، لِأَدْرِي مَاذَا حَصَلَ لِي، لَنْ يَهْمُنِي شَيْءٌ...» (همان: ۳۲۶). (ترجمه: هیچ چیز برایم اهمیت نخواهد داشت. دیگر هیچ چیز برایم اهمیت ندارد، هیچ چیز برایم اهمیت ندارد، باور کن، نمی‌دانم چه بر سرم آمده است.) تکرار لفظ «بی‌قرارم» و «هیچ چیز برایم اهمیت ندارد» در کلام حمزوی نشانی از ناامیدی و شدت بحران روحی اوست. عمر حمزوی که از بحران روحی رنج می‌برد، زمانی پوچی و تباهی زندگیش را بیشتر احساس می‌کند که می‌بیند آرزوی دیگران در زندگی محقق می‌شود. او در این حال با خشم به طرف می‌گوید: «يَتَصَوَّرُ أَنْ تَكْسِبَ القَضِيَةَ اليَوْمَ وَتَمْتَلِكَ الأَرْضَ، ثُمَّ تَسْتَوَلِي عَلَيْهَا الحُكُومَةُ عَدَاً» (ترجمه: تصور کن همین امروز در این دادخواست، پیروز شدی و زمین را مالک شدی، فردا دولت آن را از تو می‌گیرد.) و طرف می‌گوید: «الْمُهْمُ أَنْ تَكْسِبَ القَضِيَةَ، أَلَسْنَا نَعِيشُ حَيَاتِنَا وَنَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّ اللهَ سَيَأْخُذُنَا» (محفوظ، ۱۹۸۸: ۳۳۲) (ترجمه: مهم این است که پرونده را ببریم، مگر نه اینکه زندگی می‌کنیم با آنکه می‌دانیم خدا زندگیمان را خواهد گرفت) عمر از این منظر آنان سردرگم می‌شود. این عبارت، سوژه‌ای از خاطرات انقلابی و حماسی روشنفکران جامعه است که در گذشته با غیرت خاصی با آن روبرو بوده‌اند و اکنون با رها کردن آن به پوچی رسیده‌اند. پس، یادآوری آن

برایشان آزردهنده است که وقتی راه انقلاب را دشوار یافتند، فرار را بر قرار، ترجیح دادند و این برخلاف شخصیت‌الیاس، قهرمان داستان /شک سبلان است و همانگونه که گفته خواهد شد او شخصیتی انقلابی و عدالت‌خواه به تمام معناست.

### ۲-۴. نیروی غیرت و عدالت‌طلبی در رمان /شک سبلان

در برابر بحران روحی قهرمان رمان /الشحاذ، قهرمان داستان رمان /شک سبلان، دعوت به از خود گذشتگی و فداکاری در راه پاسداشت وطن می‌کند و هر کدام از شخصیت‌ها، نمونه‌ی کامل انسان مقاوم هستند. رمان /شک سبلان در اصل تا حرکت توده‌ی مردم در جهت عدالت‌طلبی و عدالت‌گستری و در اختیار گرفتن حق و حقوق مسلم خود در برابر استبداد محلی و در سطحی وسیع‌تر، شاهنشاهی به سوی جریانات پیچیده و دردناکی که نویسنده به شیوه‌ای کاملاً واقعی بیان می‌دارد، حرکت می‌کند. مبارزه‌ی الیاس با استبداد، مورد علاقه‌ی خانواده و اطرافیان، دهقانان، روستائیان و حتی مخالفانش واقع می‌شود و در ادامه‌ی رمان، چند نفر از مخالفین الیاس، آرام‌آرام به میدان مبارزه کشیده می‌شوند و فشارهای استبداد، قتل و کشتارها، در به دری‌ها و ظلم و ستم‌ها، هیچگاه نمی‌تواند شعله‌ی غیرت را در وجود شخصیت‌ها خاموش کند. «ترنم هر ساز، آرزوهایی را بازگو می‌کرد که در وجودشان پژمرده بود و اینک با نغمه‌ساز آبیاری می‌شد، در حالتی از خلسه، قدرت زبان و موسیقی خود را باز می‌یافتند و حس می‌کردند صاحب فرهنگ و هویتی شده‌اند که از آنان دور نگه داشته شده بود.» (دارابی، ۱۳۸۶: ۲۲).

### ۲-۳. بررسی شخصیت‌های رمان‌های /الشحاذ و /شک سبلان

#### ۲-۳-۱. وضعیت روشنفکران

روشنفکران عرب قرن بیستم از واژه‌ی سوسیالیسم، تصویر بسیار مبهمی درباره‌ی خیر و عدالت اجتماعی داشتند. آنچه سبب گرایش اندیشمندان، به آموزه‌های چپ شد، آن بود که در توضیح برخی مشکلات معاصر و یافتن راه‌حلی برای آنها، نمی‌توانستند به ظاهر سخن شریعت اکتفا کنند؛ لذا ناگزیر شدند از آموزه‌های جدید یاری جویند. از سوی دیگر، لیبرالیسم، راه مناسبی پیش روی دین‌مداران نمی‌گذاشت. بدین ترتیب برخی از آنان به آموزه‌های سوسیالیستی روی آوردند و گروهی متأثر از مارکسیسم شدند (ذ.الف، ۱۳۷۸: ۲۳۳). نجیب محفوظ از روشنفکران عرب می‌خواهد تا موضع خود را روشن سازند که آیا می‌خواهند ناسیونالیست باشند یا غرب‌گرا؟ در واقع با این کار، آنان را مورد انتقاد قرار می‌دهد. آنانی که در جامعه‌ی اسلامی دارای اندیشه‌ی غربی و فرار از انقلاب هستند، آنان مانند

روشنفکران غربی، در جامعه خود ایفای نقش نمی‌کنند و جایگاه خود را نمی‌شناسند، آنان دچار بحران روحی و فرهنگی هستند، فرهنگی که ساخته و پرداخته غرب است؛ به همین دلیل، روشنفکر عرب بدون فرهنگ و هویت عربی خود در جامعه ظاهر است.

روشنفکر غرب گرا گاهی از دیدگاه مدرنیته پشتیبانی کرده و دیدگاه‌ها و راه‌حل‌های خود را بنا می‌کند، گاهی به انقلاب مارکسیستی روی می‌آورد و هنگامی که این دو دیدگاه با انتقاد جدی روشنفکر پست مدرن مواجه می‌شود، طرح جدیدی می‌افکند و خواستار تحقق نتایج فکری و اجتماعی متباین با دو تجربه عربی و غربی و متفاوت از دوران فرهنگی آن دو می‌شود (موصلی، ۱۳۸۵: ۴).

شخصیت حمزای و بحران روحی او، در حقیقت، آشفتگی و سرگردانی روشنفکران عرب در برابر غرب را توجیه می‌کند که از دوگانگی نقش فرهنگی غرب نشأت می‌گیرد. «علت دیگر رمزپردازی نجیب در رمان مذکور، علاوه بر نشان دادن سیمای روشنفکران غرب‌گرا و بحران آنان، تأثیر مستقیم موضوع مرگ و احساس او در مورد ادراک عمیقی از پوچی هستی در این جهان است» (محمدسعید، ۱۳۷۸: ۲). درکی از حیات انسانی و دنیایی به سبب یادآوری مرگ است، همان‌گونه که در این رمان، این اندیشه از عوامل اصلی انفجار بحران عمرحمزای و سؤال همیشگی او از معنای زندگی است. او در آستانه پوچی و ناامیدی، شکست را تجربه می‌کند و این در سخنانش پیداست آنجا که در حین گفت‌وگو با یازیک می‌گوید: «الفشل! اللعنة التي تُدفن ولا تموت، ما أظع ألا يستمع لغنايك أحد، ويموت حُبك لیسر الوجود! وبمسي الوجود بلا سر. تبعت الحمرات يوماً لثخرب كل شيء» (محفوظ، ۱۹۸۸: ۳۴۹). (ترجمه: شکست! نفرینی که همه چیز را نابود می‌کند و خود نمی‌میرد. چه وحشتناک است که کسی به آوازت گوش ندهد و عشقت به راز هستی بمیرد و هستی دیگر هیچ رازی نداشته باشد و غم و افسوس روزی سر بر آورد تا همه چیز را نابود کند.) اینها همه تصویر روشنفکران غرب‌گرا و ادراک آنان از مرگ و زندگیست که در جامعه، بر ضد آن حضور دارند. از نظر محفوظ، شعارهای این روشنفکران جامعه، از قبیل آزادی و سوسیالیسم به ضد آنها تبدیل شده و کار آنان تأثیری منفی بر اجتماع و محیط دارد و نه تنها باعث تکامل و پیشرفت فرهنگ جامعه نمی‌شود، بلکه جنبه فقیرسازی دارد؛ چرا که آنان ثمره اندیشه غربی-اند.

در این رمان، میناوی دوست عمرحمزای، تقریباً شخصیتی مانند حمزای دارد؛ اما سرگرم زندگی پوچ و هنر بی‌محتوای خویش است و خود نیز پوچی را احساس می‌کند، آنجا که به حمزای می‌گوید: «إني أطلق في حياتي المزدحمة كالصاروخ ولكني زماً تدكوت في يوم من أيام الحماسين أتى أطوى جوانحي

عَلَى فَشَلٍ قَدِيمٍ، وَزَيْمًا اعْتَرَضَنِي سُؤَالَ شَيْطَانِيٍّ عَنِ مَعْنَى وَجُودِي وَلَكِنِّي سَرَعَانَ مَا أَدْفَنُهُ فِي الْأَعْمَاقِ كَذِكْرِي مُخْزِيَةً.» (همان: ۳۴۹). (ترجمه: در زندگی شلوغ خود مثل موشک پیش می‌روم. ولی چه بسا که روزی از روزهای طوفانی به یاد آورده‌ام که شکست دیرینه‌ای را در سینه‌ی خودم پنهان می‌کنم و بارها با این سؤال شیطانی روبرو شده‌ام که وجودم چه معنایی دارد. ولی خیلی زود آن را مثل خاطره‌ای شرم‌آور در اعماق ضمیر خود دفن کرده‌ام.)

بعد از آمدن عثمان خلیل از زندان، حمزای برای جستجوی حقیقت و واقعیت، راه دیگری در پیش می‌گیرد و آن تصوف است. او دفتر و کالتش را به عثمان واگذار می‌کند. این گرایش صوفیانه، انتقام دوران ناز و نعمت و خوشی سپری شده است. او در این وضعیت صوفیانه، غرق در عالمی از خیالات غیر از منطق واقعیت است، عالمی پر از افراد و موجودات عجیب، مانند تصویر ماری که می‌رقصد، عقربی که لباس پرستار پوشیده، روباهی که بین مرغ‌ها نگهبانی می‌کند، گاوی که دیگر شیر نمی‌دهد تا علم شیمی بیاموزد و مهم‌تر از همه جسم پسرش سمیر که سر عثمان را به جای سر خود قرار داده است و دائماً بدنبال اوست و... (نک: همان: ۳۷۳-۳۷۱). همه این خیالات، تصویری از واقعیت نزد حمزای است واقعیتی که در جستجوی آن است.

## ۲-۳-۲. شخصیت زنان

رمان *الشَّعَاد*، مسائل جنسی را با انگیزه فلسفی به کار برده است. یازیک و ورده و مارگارت به عنوان زنانی آوازخوان و رقص در صحنه حضور دارند که حمزای به طرف آنها کشیده می‌شود؛ اما «آنان تصویرگر نوعی خاص از مردمانند که دارای فرهنگی محدود و روانی آرام‌اند که نگرانی و بحران روحی افرادی نظیر حمزای را نمی‌شناسند.» (محمدسعید، ۱۳۷۸: ۲۸۳) این گروه از افراد جامعه، بدون میل به جستجوی ذات حقیقی خویشتن، به زندگی ادامه می‌دهند و هیچ واقعیتی آنان را به تأمل و تکاپو درباره نفس خود و انمی‌دارد. در نظر اینان، زندگی همین است و چیزی فراتر از آن نیست. ذات این افراد در جامعه، درست نقطه مقابل ذات افرادی چون عمر حمزای است که ذات حقیقی با میل نفسانی جایگزین شده آن، در وجودش در نزاع و کشمکش‌اند؛ اما متأسفانه این گروه از افراد جامعه، نظیر حمزای برای جستجوی خویشتن به انحراف کشیده شده‌اند. یک مثال در این مورد، وقتی حمزای از یازیک در مورد حقیقت زندگی می‌پرسد او جواب می‌دهد که معنایی جزء عشق ندارد: «هَلْ فَكَّ رَتَّ يَوْمًا عَنِ مَعْنَى الْحَيَاةِ؟- لَا مَعْنَى لَهَا إِلَّا الْحُبُّ» (محفوظ، ۱۹۸۸: ۳۴۴). این جواب یازیک، نشان دهنده غفلت دنیای روحی او و امثال اوست.

زینب همسر حمزاوی مظهر علاقه او در همراهی با بُعد انقلابی و حس شعر و شاعری اوست که حمزاوی با روی‌گردانی از شعر و هنر و انقلاب، حس ویران‌کننده‌ای نسبت به همسرش در پیش می‌گیرد و این در سخنان حمزاوی پیداست، آنگاه که به شیوه مونولوگ درونی می‌گوید: «یا الهی، إِنَّهُمَا شَيْءٌ وَاحِدٌ. زَيْنَبُ وَالْعَمَلُ. وَالِدَاءُ اللَّذِي زَهَدَنِي فِي الْعَمَلِ، هُوَ الَّذِي يُزَهِدُنِي فِي زَيْنَب.» (همان: ۳۳۴). (ترجمه: خدا یا این دو یکی هستند زینب و کار. و بیماری که مرا از کار خسته کرده، مرا از زینب نیز خسته کرده است.)

در رمان *اشک سبلان*، صیاد پیر به شانای، عشق و نگاهی ژرف‌بین را می‌آموزد: «تو برای اینکه ریشه بدوانی، عشق را هم باید تجربه کنی. برای قلب بویژه قلب تو، عشق شایسته‌تر است. منظورم عشق در معنای وسیع آن است. عشق به انسان‌ها، عشق به هر کس، عشق به همه چیز...» (دارابی، ۱۳۸۶: ۱۳۸).

یکی از ابعاد بسیار ارزشمند رمان *اشک سبلان*، زنان و فعالیت مؤثر و دقیق آنهاست که در مبارزات سیاسی همگام با مردان کار آزموده به تصویر کشیده شده است و چنان شخصیتی از زن به وجود آورده است که کل نیرو، سامان‌دهی و سیاست‌گذاری مبارزه را به او می‌سپارد و از طریق زنان، روز به روز بر قدرت مبارزه و تأثیر آن می‌افزاید. زیباترین صحنه‌های رمان با حضور شانای همسر آراز، به عنوان زنی کامل و مادری نمونه رقم می‌خورد. او علاوه بر فعالیت‌های سیاسی، نان‌آور خانواده است: «سیر کردن شکم در ازای آن همه درد و رنج و گاه خفت، چیزی نیست که با روح سرکش شانای سازگار باشد؛ اما با این همه درد و رنج، هیچگاه به ستوه نمی‌آید» (همان: ۲۴۲).

از دیگر شخصیت‌های نمونه زن در این رمان، کلارا است؛ دختری که برخلاف خواست پدر و مادرش زن مرد جوانی به نام آیدین می‌شود و پای در میدان مبارزه اجتماعی می‌گذارد و همه سختی‌ها را به جان می‌خورد. این شخصیت، نشان‌گر روحیه استقلال‌طلبی ترقی خواهانه، عدالت‌طلبی و عزت نفس زن نواندیش ایرانی است که در پراحساس‌ترین وجه ممکن هنری در این اثر قابل مشاهده است.

### ۲-۳-۳. نقش کودکان در راستای انقلاب

در انتهای رمان *الشحاذ*، سمیر، فرزند حمزاوی به دنیا می‌آید و فرزند عثمان نیز انتظار تولدش می‌رود. نجیب با کاربردی نمادین، تولد این کودکان را رمزی از پیروزی انقلاب و مبارزه قرار داده است. محفوظ در این عبارت که: «وَإِذَا بِسَمِيرٍ يَثْبُ إِلَى الْأَرْضِ مُتَّخِذًا مِنْ رَأْسِ عُثْمَانَ رَأْسًا لَهْ» (محفوظ، ۱۹۸۸: ۳۷۱). (ترجمه: ناگهان سمیر بر زمین جهید و سر عثمان را به جای سر خود نهاد.) یادآوری می‌کند که راه انقلابی عثمان خلیل، توسط پسر حمزاوی و نیز توسط فرزند عثمان، ادامه خواهد یافت. این دو کودک در داستان، رمز تکامل و ثبات راه انقلاب‌اند. او از این طریق راه آزادی و مبارزه را به روشنفکران

جامعه عرب و طبقه متوسط بشارت می‌دهد و روحیه مقاومت در برابر غرب و اتکای به فرهنگ و هویت خود را در وجود آنان زنده می‌کند (محمدسعید، ۱۳۷۸: ۲۸۸). در رمان *اشک سبلان* نیز کودکان و نوجوانان با سن کم خود در تمام فعالیت‌های اجتماعی و ادامه مبارزه ضد حکام خودکامه و ظلم اجتماعی، حضور دارند. آنان جلوه‌ای از فرزندان سرافراز وطن را به تصویر می‌کشند که در طول دوران تاریخ، از وطن و شرف خود دفاع می‌کنند و نام و یادشان در صفحه تاریخ ماندگار شده است. حضور کودکان و نوجوانانی، همچون نسترن؛ دختر خوانده سعید و گلزار و یا بابک و یاشار که در مدرسه ابتدایی‌اند، به سبب شرایط سنی خود و به سبب وظایف محوله در خدمت مبارزه اجتماعی و مردمی در خور توجه است. اینان، مانند بزرگسالان از خود گذشتگی نشان می‌دهند و با کمبود مالی و فقر و محرومیت‌ها، برخوردی درونی و شخصیتی می‌کنند؛ به طوری که سخن از آنان و فعالیتشان برای خواننده، روح نواز و جذاب است.

### ۲-۳-۴. فرد نمونه انقلابی و مقاوم

عثمان خلیل از شخصیت‌های داستان *الشحاذ* پس از آزادی، به عنوان فردی انقلابی و پایبند به ارزش‌های آن در عرصه داستان ظاهر است. او نمونه عالی انسان مقاوم و عدالت‌طلب است و با اینکه به خاطر عقیده‌اش، چندین سال را پشت میله‌های زندان گذرانده است، هم‌چنان پایبند انقلاب، حرکت می‌کند و این باعث ترس و ناامیدی دو دوست مخالف عقیده‌اش می‌شود. در گفت‌وگو با دوستانش که سعی می‌کنند او را از راه انقلاب سوسیالیستی منحرف کنند، اینگونه ایمان قوی خود را توصیف می‌کند: «إِسْتَرَدْتُ إِيْمَانِي فَوْقَ الصُّخُورِ وَتَحْتَ أَشْعَةِ الشَّمْسِ، وَأَكْدْتُ لِنَفْسِي بِأَنَّ الْعُمَرَ لَمْ يَصْغُ هَدْرًا، وَأَنَّ مَلَائِينَ الصَّخَايَا الْجُهُولِينَ مُنْذُ عَهْدِ الْقُرْدِ قَدْ رَفَعُوا الْإِنْسَانَ إِلَى مَرْتَبَةِ سَامِيَّةٍ.» (همان: ۳۶۱). (ترجمه: ایمانم را روی صخره‌ها و زیر تابش آفتاب از نو پیدا کردم و به خودم تأکید کردم که عمرم بیهوده هدر نرفته است و میلیون‌ها قربانی گمنام که از عهد میمون تا به حال انسان را به جایگاه بلندی رساندند.)

او حتی دوستانش را به خاطر رهاکردن انقلاب سرزنش می‌کند: «لَوْ لَمْ تُسَارِعُوا إِلَى الْجُحُورِ لَمَّا فَقَدْتُمُ الْمَيْدَانَ» (همان: ۳۶۲) (ترجمه: اگر شما توی سوراخ نرفته بودید، میدان به دست آن‌ها نمی‌افتاد.)؛ اما اکثر شخصیت‌های *اشک سبلان*، حامی حزب مردمی و عدالت‌خواه هستند. الیاس، قهرمان داستان، برای نجات دهقانان بین دو جبهه مخالف حاکمیت داخلی استبداد مطلق و استعمارگران خارجی مبارزه می‌کند. بر عکس شخصیت حمزوی و منیاوی در رمان *الشحاذ* که در موضعی منفی قرار دارند و انقلاب را رها کرده، خود را از ادامه مبارزه کنار کشیده‌اند.

در این رمان، الیاس قهرمان داستان و هم‌چنین آیاز برای رسیدن به پیروزی در برابر رژیم غاصب تا آخرین نفس مبارزه می‌کنند و بارها طعم تلخ زندان، شکنجه، در به دری، چاقو خوردن و... را می‌چشد که نویسنده با ظرافت خاصی همه این حوادث را به خوبی به تصویر کشیده است: «سرهنگ از فرط عصبانیت کنترل خود را از دست داده بود و رکیک‌ترین فحشها را نثار الیاس می‌کرد، چند کشیده محکم به چپ و راست صورت الیاس نواخت، چند لگد به طرفش پراند و چند بار با نوک پوتیش به ساق پای او کوبید... مشت‌های جانکاه به زیر دل و شکمش باریدن گرفت، چیزی از او نمی‌پرسیدند، فقط او را می‌زدند. پس از آنکه زیر مشت و لگد آنها مجاله شد و روی زمین افتاد، طنابی به دست‌هایش گره خورد و یکی از دو گروهبان اهرمی را با پا فشار داد و الیاس از سقف شکنجه‌گاه آویزان شد و...» (همان: ۸۴۱-۸۴۰)

آیاز شخصیت دیگر اشک سبلان برخلاف عمویش که از هواداران شاه است، به الیاس می‌پیوندد و همه درد و سختی‌های مبارزه را به جان می‌خرد و جنبه اشتراکش با عثمان خلیل در رمان گدا، در همین است؛ چرا که عثمان نیز با وجود تحمل درد و شکنجه‌های زندان، هم‌چنان ثابت قدم می‌ماند. عثمان هم‌چنین می‌تواند با شخصیت الیاس قابل مقایسه باشد که هر دو افرادی بیدار و مبارزند.

## ۲-۴. تأثیر علم و هنر بر اجتماع در الشّاحذ

پس از انقلاب ۱۹۵۲م. در مصر علاوه بر بسیاری از محدودیت‌ها، بین علم و ادبیات و هنر شکاف بوجود آمد و آثار فکری و فرهنگی در دست نظام کنترل می‌شد، حتی کتاب، نمایشنامه و قلم مشمول این حکم بود. «نجیب محفوظ از طریق شخصیت حمزاوی و مصطفی منیاوی قضیه هنر و تأثیر آن را بر اجتماع- آن‌گاه که به وسیله‌ای برای کسب معاش بدل می‌شود- مطرح ساخته است» (محمدسعید، ۱۳۷۸: ۲۷۵). زمانی که مصطفی منیاوی خطاب به عمر حمزاوی، در تهی بودن این نوع هنر از محتوای جدی عنوان می‌کند: «صَدَقْتَنِي أَنَّ الْعِلْمَ لَمْ يُبْقِ شَيْئًا لِلْفَنِّ. سَتَجِدُ فِي الْعِلْمِ لَذَّةَ الشَّعْرِ وَنَشْوَةَ الدِّينِ وَطُمُوحَ الْفَلَسَفَةِ، صَدَقْتَنِي أَنَّهُ لَمْ يُبْقِ لِلْفَنِّ إِلَّا التَّسْلِيَةَ، وَسَيَنْتَهِي يَوْمًا بِأَنْ يَصِيرَ خَلِيَّةً نِسَائِيَّةً جَمًّا يُسْتَعْمَلُ فِي شَهْرِ الْعَسَلِ.» (محفوظ، ۱۹۸۸: ۳۲۵). (ترجمه: مرا تأیید کن که علم چیزی برای هنر باقی نگذاشته‌است، در علم لذت شعر و نشئه‌ی دین و بلندپروازی‌های فلسفه را می‌یابی حرفم را باور کن که برای هنر چیزی جزء سرگرمی و وقت‌گذرانی نمانده و روزی می‌رسد که هنر تبدیل به زینتی زنانه می‌شود که در ماه عسل مورد استفاده قرار می‌گیرد.) و در ادامه می‌گوید: «مَاتَ الْقَانُونُ قَبْلَ الْفَنِّ، الْحَقُّ أَنَّ مَفْهُومَ الْفَنِّ قَدْ تَغَيَّرَ وَحُنُ لَانْدَرِي عَهْدَ الْفَنِّ قَدْ مَضَى وَانْقَضَى، وَفَنُّ عَصْرِنَا هُوَ التَّسْلِيَةُ وَالتَّهْرِيجُ، هَذَا هُوَ الْفَنُّ الْمُمْكِنُ فِي زَمَنِ الْعِلْمِ، يَجِبُ أَنْ نَتَخَلَّى لِلْعِلْمِ عَنْ جَمِيعِ الْمَيَادِينِ



عَدَا السَّيْرِكِ». (همان: ۳۳۰). (ترجمه: قانون پیش از هنر مرده است حقیقت این است که مفهوم هنر عوض شده ولی ما نمی‌دانیم، دور هنر گذشت و به سر رسید، هنر عصر ما بذله‌گویی و مسخرگی است، در روزگار علم فقط همین یک هنر می‌تواند بر جایی بماند، و باید همه میدان‌ها را به جزء میدان سیرک برای علم خالی کنیم.) نجیب محفوظ به قضیه پوچ و بی‌معنی شدن هنر و تأثیر منفی آن بر اجتماع اشاره می‌کند که وقتی امید و انگیزه و روح حماسی در هنر بمیرد، هنر دیگر وسیله‌ای توخالی شده و در محیط اجتماعی و فردی سود نمی‌بخشد و تنها به عنوان وسیله‌ای برای سرگرمی و وقت‌گذرانی به کار برده می‌شود؛ چرا که نویسنده می‌خواهد هنر را از غیر هنر و مسخ شده ضد آن، پاک گرداند و گرنه هنر حقیقی باعث کمال و سعادت انسان شده، افق جدیدی از زندگی و امید را به روی او می‌گشاید.

محفوظ، شعر حمزوی را ناله یک نظام محتضر می‌داند تا هذیان بر اثر بیماری: «إِنَّمَا أَنِينُ نَظَامٍ يَحْتَضِرُ...» (همان: ۳۶۵). و میناوی آن را بحران هنر می‌داند؛ بحران هنرمندی که چون نمی‌تواند مضمونی پیدا کند، به دنبال شکل جدیدی می‌گردد: «لَكُنِّي أَقُولُ كَفَنَانَ الْقَدِيمِ إِنَّمَا أَرَمَةٌ حَقِيْبَةٌ أَيْضًا، أَرَمَةٌ فَتَانٍ يَحْتُ عَنْ شَكْلِ جَدِيدٍ بَعْدَ أَنْ أَعْيَاهُ الْمَضْمُونُ...» (همان: ۳۶۵).

میناوی در تهی بودن علم از سعادت بشری، خطاب به عمر حمزوی می‌گوید: «إِقْرَأْ أَيْ كِتَابٍ فِي الْفَلَكَ أَوْ فِي الطَّبِيعَةِ أَوْ فِي أَيِّ عِلْمٍ مِنَ الْعُلُومِ وَتَدَكَّرْ مَا تَشَاءُ مِنَ الْمَسْرَحِيَّاتِ أَوْ دَوَائِنِ الشَّعْرِ ثُمَّ اخْتَبِرْ بِدَقَّةٍ إِحْسَاسَ الْحَجَلِ الَّذِي سَيَجْتَاخُكُ...» (همان: ۳۲۴). (ترجمه: هر کتابی را در علم نجوم یا طبیعت و یا هر علمی از علوم بخوان و هر کدام را از نمایش‌نامه‌ها و دیوان‌های شعر را می‌خوانی به یاد بیاور، آن‌گاه احساس شرمندگی را تجربه کن که وجودت را لبریز می‌کند.)

میناوی همه علوم نظیر علم نجوم، طبیعت، نمایشنامه و دیوان شعر را بی‌ارزش می‌داند. او سخنگوی رادیو و تلوزیون است؛ لذا از این طریق، بسیاری از افکار خود را به خواننده منتقل می‌کند. این شخصیت، رمز گروهی از اهل قلم است که در جامعه در برابر حوادث در موضعی منفی قرار دارند. او بی‌آنکه معترض واقعیت و فسادهای اجتماعی آشکار و مشهود شود، می‌نویسد؛ ولی بدون اینکه اظهار نظر یا انتقادی کند. این طبقه از جامعه، هنر و قلمشان هیچ سودی نمی‌بخشد و فقط جنبه سرگرم‌کنندگی دارد.

میناوی برای عثمان خلیل که تازه از زندان آزاد شده و از بحران روحی دوستش حمزوی بی‌خبر است، بحران روحی او را اینگونه شرح می‌دهد: «لَمْ يَعُدْ هَذَا مُقْبِعًا فِي عَصْرِ الثَّوَرَاتِ الْجُدْرِيَّةِ، عَصْرِ الْعِلْمِ، وَقَدْ تَبَوَّأَ الْعِلْمُ الْعَرْشَ فَوَجَدَ الْفَنَانَ نَفْسَهُ ضِمْنَ الْحَاشِيَةِ الْمَنبُودَةِ الْجَاهِلَةِ. وَيُوَدُّ أَنْ يَفْتَحَمَ الْحَقَائِقَ الْكُبْرَى وَلَكِنْ أَعْيَاهُ الْعَجْزُ وَالْجُهْلُ.»

(محمفوظ، ۱۹۸۸: ۳۶۵). (ترجمه: در عصر انقلاب‌های عمیق، در عصر علم، این دیگر کافی نیست. علم بر تخت نشسته است و هنرمند خود را جزء حواشی حقیر و نادان او می‌بیند و دوست دارد به کشف حقایق بزرگ بپردازد اما قانون و جهل به او اجازه نمی‌دهد).

او این بحران روحی حمزای را به خاطر سود بخشی علم و نیز ناتوانی هنرمند، در کشف حقایق تلقی می‌کند. او می‌گوید در عصر انقلاب‌های نیرومند که همه‌ی مردم را تحت کنترل خود در می‌آورند، دیگر نه هنرمند شایستگی علم دارد و نه هنر شایستگی سود بخشیدن. پس او با ناامیدی و یأس به حمزای می‌گوید: «وَلَا تَنْهَ لِأَيُّجِدُ وَحِيَّ فِي عَصْرِنَا، فَلَمْ يَبْقَ لَأَمْثَالِكَ إِلَّا التَّسْوُلُ!...» (همان: ۳۴۶). (ترجمه: و چون در روزگار ما وحی و الهامی در کار نیست، امثال تو چاره‌ای جزء گدایی ندارند...) در نظر حمزای نیز علم، هنر و فلسفه را نابود کرده است. «بَلْ قَضَى الْعِلْمُ عَلَى الْفَلَسَفَةِ وَالْفَنِّ. فَإِلَى مَسَرَّاتِ التَّسْلِيَةِ بِلَا تَحْفَظٍ.» (همان: ۳۳۱).

## ۲-۵. بازتاب اخلاق در رمان /شک سبلان و تأثیر آن بر قهرمانان داستان

دارایی در رمانش، بسیاری از نظریه‌های فلسفی و اخلاقی را به خواننده می‌آموزد. او برای توصیف و تشریح این نظریه‌ها و جهان‌بینی فلسفی، صحنه‌سازی کرده و حوادث را با مضمون و حکمت اخلاقی می‌آفریند. بطوری که از لابه‌لای سطور رمان، واقعیت‌هایی دیده می‌شود که باعث گسترش دید خواننده و کسب فضایل انسانی برای او می‌شود. نویسنده پابندی به این وظایف را بیشتر در سایه روستا و روستائیان بروز داده است. آنان در انجام این وظایف، خطرهای بزرگی را به جان خود می‌خرند، مانند خانواده عموی آواز که الیاس را به خانه خود راه داده، او را از مرگ نجات می‌دهند با اینکه آواز خود «می‌ترسید که اگر به وجود الیاس در دهکده پی ببرند، این خود انگیزه حمله دوباره به دهکده می‌شود.» (دارایی، ۱۳۸۶: ۱۰۲). در خانواده اصلان «مستوره مانند پروانه دور سر الیاس می‌چرخید و مادرانه از شانای مراقبت می‌کرد و شانای کسی نبود که جنبه‌ی اخلاقی او را نادیده بگیرد و از زیر کار اگر هم از او خواسته نشده باشد، شانه خالی کند» (همان: ۱۱۱)؛ از طرفی، وجود فضایل اخلاقی در آواز، باعث می‌شود که او از اهل و خانواده‌اش که طرفدار نیروی ژاندارم هستند، جدا شده به الیاس پیوندد. (همان: ۷۹).

وقتی الیاس در دره حیران و مرز ترکیه دستگیر می‌شود، خواهرش شانای در مسافرخانه، تنها و بی‌کس می‌ماند؛ اما سرشت اخلاقی در وجود شخصیت «غنچه» مستخدم مسافرخانه، باعث همدردی غنچه نسبت به او شده و او را به خانه‌اش نزد عروسش کلارا می‌برد و از فقر و محرومیت و درد تنهایی نجات

می‌دهد. «برخورد کلارا با شانای و نحوه رفتار غنچه با او و کلارا آنقدر ساده و صمیمانه و به دور از تکلف بود که شانای احساس کرد به محیط آشنایی وارد شده است. نمی‌دانست چرا؛ ولی حس می‌کرد به جایی آمده که با خصوصیات اخلاقی او خلق شده است.» (همان: ۲۲۳). «این انسان‌های پاک و نیک سرشت، پاک‌ها و نیکی‌ها هم‌چون واژه‌های یک سرود بلند در درونشان نگاشته شده بود» (همان: ۴۷۱).

### ۳. نتیجه

در این پژوهش که رمان‌های الشحاذ اثر نجیب محفوظ و اشک سبلان نوشته ابراهیم دارابی را بر اساس تحلیل جامعه‌شناسی انتقادی و با رویکردی تطبیقی در سطوحی چون سطح سیاسی-تاریخی، اجتماعی-فلسفی، بحران روشنفکران و فلسفه علم و هنر، مورد بررسی قرار گرفت، نشان داده شد که: ۱. ماجراهای هر دو رمان بر اساس واقعیت‌های جامعه مصر و ایران نوشته شده است. قهرمان رمان الشحاذ، از راه انقلابی و سوسیالیستی منحرف و با مالکان و خان‌های مستبد همراه گردید. او به علت خودباختگی فکری و فرهنگی دچار بحران روحی شد و در برابر انقلاب، فرار را بر مبارزه ترجیح داد؛ برعکس، الیاس، قهرمان رمان اشک سبلان، فردی تحصیل‌کرده، عدالت‌خواه و هویت‌طلب است و همچنان طرفدار حزب مردمی، ستم‌دیدگان و کشاورزان جامعه است و به عنوان مبارزی نستوه در عرصه سیاسی علیه رژیم ستم‌شاهی، به دیگران گوشزد می‌کند که باید هم‌چنان با استقامت حرکت کرد.

۲. رمان الشحاذ نجیب بر اساس سمبولیک ذهنی و انتقاد اجتماعی، همه حوادث و بحران‌های جامعه را در سطوح مختلف به تصویر می‌کشد و رمان اشک سبلان دارای سبک رئالیستی است و بدون رمزگرایی، مستقیم از واقعیت سخن گفته، سرشار از نظریه‌های فلسفی-اخلاقی است.

۳. درون‌مایه رمان اشک سبلان استعمارستیزی داخلی برای رسیدن به رفاه اقتصادی و امنیت اجتماعی است که منشأ آن مبارزه با استعمار خارجی به‌شمار می‌رود و درون‌مایه رمان الشحاذ، فرهنگ‌ستیزی غربی در میان روشنفکران است که منشأ آن مبارزه با غرب و عدم پذیرش فرهنگ غربی و ناکامی‌های آنان در این زمینه است.

۴. زن در رمان الشحاذ، به‌عنوان وسیله‌ای برای لذت‌های دنیوی و رسیدن به آرامش‌های زودگذر در جامعه حضور دارد. اغلب آنان، زانی آوازخوان و رقص هستند. با فرهنگی محدود که ذات خویش را نمی‌شناسند و بدون تمایل به جستجوی هویت و ذات خویش، در زندگی مادی غرق هستند. البته زینب

همسر حمزوی شخصیتی مثبت و مادرانه دارد که برای آینده فرزندانش تلاش می‌کند. اما در رمان اشک سبلان، شانای و کلارا از جمله زنان نمونه‌ای هستند که علاوه بر خانه‌داری، دوشادوش مردان در میدان مبارزه نیز حضوری فعال دارند.

۵. کودکان و نوجوانان رمان *اشک سبلان*، قدم به میدان مبارزه گذاشته و برای حفظ وطن و شرف خود دلیرانه در برابر دشمن، استبداد و بیگانگان غرب، ایستادگی می‌کنند و به شهادت می‌رسند و در رمان *الشحاذ*، فرزندان حمزوی و عثمان خلیل نیز نویددهنده آینده‌ای زیبا هستند و نجیب به وسیله این دو، پیروزی و آزادی را بشارت می‌دهد.

## کتابنامه

### الف: کتاب‌ها

۱. ایرانیان، جمشید (۱۳۵۸)؛ *واقعیت اجتماعی و جهان داستان*، تهران: امیرکبیر.
۲. بدیر، حلمی (۱۹۸۸)؛ *الرواية الجديدة في مصر (قراءة في النص الروائي المعاصر)*؛ الطبعة الأولى: دارالمعارف.
۳. دارابی، ابراهیم (۱۳۸۶)؛ *رمان اشک سبلان*، چاپ دوم، تهران: دنیای نو.
۴. لوین، زالمان ایساکویچ (۱۴۷۸)؛ *اندیشه‌ها و جنبش‌های نوین سیاسی و اجتماعی در جهان عرب*، ترجمه یوسف عزیزی بنی طرف، تهران: علمی و فرهنگی.
۵. زیما، پیرو (۱۳۷۷)؛ *روش‌های تجربی و دیالکتیکی در جامعه‌شناسی ادبیات*، ترجمه محمدجعفر پاینده، تهران: نقش جهان.
۶. عیسای، شارل (۱۹۹۷)؛ *دراسة في التاريخ مصر الاجتماعية و الاقتصادية، القاهرة: دارالمعارف*.
۷. گلدمن، لوسین (۱۳۷۶)؛ *جامعه، فرهنگ و ادبیات*، ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: چشمه.
۸. لوونتال، لئو (۱۳۸۶)؛ *رویکرد انتقادی در جامعه‌شناسی ادبیات*، ترجمه محمدرضا شادرو، تهران: نی.
۹. محفوظ، نجیب (۱۹۸۸)؛ *المؤلفات الكاملة، المجلد الثالث: مكتبة لبنان*.
۱۰. محمدسعید، فاطمة الزهراء (۱۳۷۸)؛ *سمبولیسم در آثار نجیب محفوظ*، ترجمه نجمه رجائی، مشهد: دانشگاه فردوسی.
۱۱. موصللی، احمد و لویی صافی (۱۳۸۸)؛ *ریشه‌های بحران روشن‌فکری در جامعه عرب*، ترجمه پرویز آزادی، تهران: وزارت علوم و تحقیقات و فناوری.

### ب: مجله‌ها

۱۲. ادهمی، جمال و همکاران (۱۳۹۰)؛ «نقد جامعه‌شناختی رمان سفر محمود دولت‌آبادی»، *فصلنامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی سنندج*، سال سوم، شماره ۷، صص ۳۵-۵۴.
۱۳. راد، فیروز و علی نظری شیخ احمد (۱۳۹۰)؛ «بررسی جامعه‌شناسی رمان تاریخی اشک سبلان»، *فصلنامه جامعه‌شناسی هنر و ادبیات*، سال سوم، شماره دوم، صص ۷۵-۹۷.

